

تفسیر آیه کرامت و رفع تعارض‌نمایی آن با اوصاف نکوهیده انسان

صمد بهروز*

محمدعلی رضایی اصفهانی**

چکیده

قرآن کریم در آیه کرامت تمامی انسان‌ها را دارای وصف کرامت ویژه دانسته است. این آیه در نگاه ظاهری با برخی از آیات دیگر قرآن مانند: ابراهیم / ۳۴، معارج / ۲۱ - ۱۹، علق / ۷ - ۶، احزاب / ۷۲، قیامت / ۵، عصر / ۲ - ۱ و اعراف / ۱۷۹ در تعارض است. دیدگاه‌های مختلفی از سوی مفسران جهت رفع این تعارض مطرح شده است. در این دیدگاه‌ها ایمان، تربیت‌یافتگی انسان، پاکی فطرت، به‌کارگیری درست غرایز، عدم قناعت به زمینه خلقت، تمایز قائل شدن بین کرامت آغازین و ردالت فرجامین و به فعلیت رساندن جنبه‌های مثبت وجود انسان، به عنوان ملاک کرامت مورد توجه قرار گرفته است. این مقاله بر این نکته تأکید می‌ورزد که تکریم انسان به نوع آفرینش او باز می‌گردد که به انسان ظرفیت‌ها، استعدادها و توان‌مندی‌هایی خاصی عطا کرده است و تکریم انسان بر مبنای این ویژگی‌های منحصر به فرد آفرینش انسان در میان مخلوقات الهی است و نکوهش از انسان در برخی از آیات به جهت استفاده نادرست او از این نعمت‌ها است.

واژگان کلیدی

آیه ۷۰ اسراء، آیه کرامت، کرامت انسان، اوصاف نکوهیده، تعارض‌نمایی آیه کرامت.

sa_behrouz@yahoo.com

*. استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول).

rezaee.quran@gmail.com

**. استاد جامعة المصطفیٰ ﷺ العالمیه.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۸/۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۲

طرح مسئله

انسان در آیاتی از قرآن کریم به طور مطلق مورد تکریم قرار گرفته است چنان که در آیه «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء / ۷۰) تمامی انسان‌ها به وصف کرامت متصف گردیده‌اند و این کرامتی ویژه است که مخصوص انسان بوده، موجودات دیگر از آن محروم هستند. زبان این آیه، زبان تعریف و تمجید از تمام کسانی است که از نسل آدم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بوده و به وصف انسان متصف هستند و هیچ استثنایی در ظاهر آیه در نظر گرفته نشده است.

از سوی دیگر برخی از آیات قرآن، انسان را مورد نکوهش قرار داده و با اوصافی که حاکی از سرزنش است، او را توبیخ نموده و در برخی موارد او را به زشت‌ترین اوصاف، مانند ناسپاس، طغیان‌گر، ضعیف و ناتوان، مجادله‌گر، ستمگر، بخیل، بی‌قید و بند، مغرور، شتاب‌گر، کم‌طاقت، طالب شر و بدی، بدتر از حیوانات و پست‌ترین موجودات توصیف نموده است.

در اینجا این سوال مطرح می‌شود که راه حل رفع تعارض‌نمایی این آیات چیست؟ ضرورت طرح چنین مسئله‌ای از آنجا روشن می‌شود که باید مشخص شود متعلق تکریم خداوند از انسان چیست و وجه اصلی نکوهش انسان کدام است؟ از آنجایی که برخی آیات قرآنی تفسیرکننده برخی دیگر است، با توجه به اوصاف نکوهیده انسان، چه تفسیری از کرامت انسان و تکریم او می‌تواند قابل قبول باشد و چگونه می‌توان تعارض‌نمایی بین دو دسته از آیات قرآن را برطرف کرد؟ آیا وصف کرامت شامل تمامی انسان‌ها است یا اینکه فقط افراد خاصی از آنها را در بر می‌گیرد؟

تا آنجایی که نگارندگان سراغ دارند، در زمینه نحوه جمع بین آیه کرامت که تمامی انسان‌ها را به صورت مطلق برخوردار از کرامت ویژه می‌داند و آیات بیان‌گر اوصاف نکوهیده انسان تحقیق مستقلی صورت نگرفته است.

مفهوم‌شناسی کرامت

کرامت از ریشه «کرم» است. این واژه هنگامی که به خدا نسبت داده شود، به معنای «جواد و بخشنده‌ای که دارای خیر کثیر بوده و عطا و احسان او تمام نمی‌شود و جامع انواع خیر و شرف و فضایل است» و هرگاه انسان به آن توصیف شود، به معنای «کسی که دارای اخلاق و افعال پسندیده است» می‌باشد، (ابن منظور، ۱۴۱۴: ماده «کرم»؛ راغب اصفهانی: ۱۴۱۲، ماده «کرم»)

مصطفوی معنای اصلی آن را «عزت و برتری» دانسته که نقطه مقابل «ذلت و خواری» است. وی معتقد است در تمامی کاربردها، چه در مورد خدا و چه در مورد انسان یا فرشتگان، همین یک معنا لحاظ شده است. طبق تحقیق ایشان معنای مشهور «کریم»، یعنی «جواد، سخی و عطاکننده» صحیح نمی‌باشد، (مصطفوی، ۱۴۱۶: ماده «کرم») اما به نظر می‌رسد در ریشه این واژه، خیر و برکت لحاظ شده باشد؛ چراکه این واژه در قرآن، وصف رزق و روزی، (انفال / ۴) گیاهان و نباتات (لقمان / ۱۰)، پاداش و اجر الهی (احزاب / ۴۴) و ... قرار گرفته که در این موارد، «خیر و برکت» معنا پیدا می‌کند، نه «عزت»؛ چه اینکه در موضوعات خارجی و پدیده‌های طبیعی، «عزت»، نقطه مقابل «ذلت و خواری» معنا ندارد. در زبان انگلیسی نیز معادل واژه کرامت، «Dignity» است که از ریشه لاتینی «Dignita»، به معنای «حالت درخور تکریم یا احترام» گرفته شده است. (آکسفورد، ۱۳۸۴: ۲۱۱)

کاربردهای قرآنی واژه کرامت

کرامت در قرآن از جمله اوصافی است که امور مختلف با آن توصیف شده است؛ گاهی به خدا نسبت داده شده (علق / ۳)، گاهی به فرشتگان (انفطار / ۱۱) و گاهی به انسان. (اسراء / ۷۰) در برخی آیات، عرش خدا، (مؤمنون / ۱۶) پیامبران الهی، (الحاقه / ۴۰) مؤمنان و بهشتیان، (معارج / ۳۵) با این وصف مورد ستایش قرار گرفته‌اند. هم‌چنین خود قرآن، (واقعه / ۷۷) نامه اعمال برخی انسان‌ها، (عبس / ۱۳) سخن و گفتار نیک انسان‌ها (اسراء / ۲۳) و رفتارهای خوب انسانی، (فرقان / ۷۲) به وصف کرامت متصف شده است. گاهی نیز بهشت، (نساء / ۳۱) مقامات بهشتی (شعراء / ۵۸) و پاداش‌های بهشتی (احزاب / ۴۴) با وصف کرامت قرین شده‌اند. همین‌طور رزق و روزی الهی، (انفال / ۴) گیاهان و نباتات (لقمان / ۱۰) نیز بدان توصیف شده است.

از مطالعه و دقت در آیات قرآن روشن می‌شود وصف کرامت، گستره وسیعی دارد که از خدای عزوجل گرفته تا فرشتگان، انسان و حتی گیاهان و نباتات را در برمی‌گیرد و اصل ریشه لغوی؛ یعنی خیر و برکت و فضیلت، در تمامی کاربردها در معنا و مفهوم خاص متناسب با خود، لحاظ شده است.

انواع کرامت

با توجه به کاربرد واژه کرامت در مصادیق مختلف، اقسامی برای آن قابل تصور است:

۱. کرامت طبیعی

برخی موجودات طبیعی مانند گیاهان و نباتات در قرآن، با وصف کرامت توصیف شده‌اند که توصیف آنها به این وصف، به لحاظ آثار، برکات و منافع فراوان آنها است.

۲. کرامت انسانی

نوع خاصی از کرامت، مخصوص انسان‌ها است که یک کرامت ویژه است و دیگر موجودات، از آن محروم‌اند و آن کرامتی است که جامع بین کرامت طبیعی و کرامت فراطبیعی و ملکوتی است. آیت‌الله جوادی آملی معتقد است تنها انسان می‌تواند میان ملک و ملکوت جمع سالم کند و به تمام معنا مکرم باشد. وی جنیان و فرشتگان را به دلیل فقدان چنین کرامت دوعدی، شایسته خضوع در پیشگاه انسان مکرم می‌داند. (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۲۸)

کرامت تکوینی انسان

مراد از کرامت تکوینی، آن برتری‌ها، امتیازها و قابلیت‌هایی است که به هنگام آفرینش انسان، در وجود او نهاده شده و درواقع، خالق این کرامت، خود خداست «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ»؛ (مؤمنون / ۱۴) «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» (اسراء / ۷۰) که چنین توانمندی‌هایی را در وجود انسان قرار داده و انسان، صرفاً قابل و پذیرای این کرامت است و اگر بنا باشد کسی بر چنین کرامتی ستایش شود، خود خدای متعال است، نه انسان. البته انسان‌ها نیز به اقتضای چنین آفرینشی، از یک سری حقوق و امتیازهایی برخوردارند که دیگر موجودات از آن برخوردار نیستند. در آیات قرآن، شواهدی مبنی بر برخورداری انسان از این حقوق و امتیازات وجود دارد؛ از جمله اینکه قتل نفس یک انسان را معادل قتل کل بشریت تلقی کرده و به‌خاطر انسانیت انسان، این جرم، بسیار بزرگ و غیر قابل بخشش دانسته شده و زنده کردن یک انسان، به‌منزله زنده کردن کل بشریت تلقی شده است. (مائده / ۳۲)

کرامت اکتسابی انسان

کرامت اکتسابی، کرامتی است که انسان، با سعی و تلاش خود، آن را به‌دست می‌آورد و از آنجایی که خود، در تحصیل چنین کرامتی نقش دارد، بر چنین کرامتی، قابل تحسین و تکریم است. البته راه وصول به چنین کرامتی، برخورداری از کرامت ذاتی تکوینی است؛ چه اینکه اگر آن قابلیت‌های ذاتی در وجود انسان نباشد، نیل به کرامت اکتسابی، برایش امکان‌پذیر نخواهد بود.

این کرامت در قرآن، با ایمان و تقوا، قرین و ملازم هست؛ به‌گونه‌ای که هراندازه شخص، از ایمان و تقوای بیشتری برخوردار باشد، به مقام و درجه کرامت بالاتری نائل خواهد شد «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ هرآینه گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است». (حجرات / ۱۳)

برخی معتقدند کرامت انسان، به کرامت اکتسابی او برمی‌گردد و بدون آن، برای انسان، کرامتی قائل نیستند. آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌گوید: «برای تکریم انسان، نصایب است که اگر حاصل شود، کرامت را به‌دنبال دارد و انسان را همتای فرشتگان، سپس برتر از آنان می‌نماید ... و الا «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» می‌شود ... هرکس کریم نبود، فرزند حقیقی و خلف صالح آدم نخواهد بود.» (جوادی آملی، ۱۳۹۰: ۳۲۸ - ۳۳۲) وی در جای دیگر می‌نویسد:

وقتی جهان مسخر انسان است که کریم باشد و زمانی انسان کرامت دارد که خلیفه‌الله باشد. آنگاه انسان خلیفه‌الله است که اولاً حرف مستخلف عنه را بفهمد، ثانیاً آن را اجرا کند و اما اگر جای او بنشینند و نان خلافت بخورد، ولی حرف خودش را بزند «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» می‌شود ... اگر نام خلافت و مهر خلافت در دست انسان باشد، ولی سبّعانه کار کند، جزو «شیاطین الانس و الجن» می‌شود ... اگر شخصی، هوا مدار بود، نه خدامحور، این خلیفه‌الله نیست، وقتی خلیفه‌الله نبود، «کَرَمْنَا» شامل او نمی‌شود، بلکه «بَلْ هُمْ أَضَلُّ» او شامل می‌شود ... ما کریم هستیم، ما از آسمان، زمین، دریاها و معادن روی زمین بزرگ‌تریم ... اگر خلیفه‌الله بود، آنگاه کرامت دارد و باری را می‌کشد که آسمان و زمین، از کشیدن آن عاجزند، اگر خلیفه‌الله نبود و غاصبانه از مهر خلافت استفاده کرد، در این صورت، از خلافت و کرامت سقوط می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۴)

با این بیان، انسان تنها در صورتی برخوردار از کرامت است که به کرامت اکتسابی نائل شده باشد، در غیر این صورت، از کرامت، بهره‌ای نخواهد داشت و ملاک توصیف انسان به کرامت، همان کرامت اکتسابی است. برخی عرفا کسی را که به کرامت اکتسابی نائل نگشته و انسان کامل نشده باشد، حیوان ناطق دانسته، به انسان ملحق نمی‌کنند و نسبت او را به انسان، نسبت جسد میت به انسان می‌دانند که تنها صورت او شبیه صورت انسان است. (ابن عربی: ۲ / ۴۴۱ و ۴۶۸) امام خمینی نیز انسان‌ها را به دو گروه انسان‌های بالقوه و انسان‌های بالفعل و انسان‌های کامل و انسان‌های ناقص تقسیم می‌کند و معتقد است تمام دعوت پیامبران برای این است که انسان بالقوه را انسان بالفعل کنند، انسان ناقص را انسان کامل کنند. (موسوی خمینی، ۱۳۷۹: ۲۱۸)

به نظر می‌رسد کرامت ویژه‌ای که مخصوص انسان است، برخورداری او از استعدادها و توانمندی‌های بالقوه‌ای است که در نهاد او، به ودیعت گذاشته شده است. طبیعی است انسان، در صورتی به کرامت واقعی خواهد رسید که این توانمندی‌ها را به مرحله فعلیت برساند و الا، صرف وجود استعداد، موجب برتری انسان نخواهد شد؛ به عبارت دیگر اگر کرامت ذاتی، به کرامت اکتسابی منجر شود، انسان به کرامت واقعی نائل شده که ملاک برتری او است و الا از ظرفیت کرامت خود، نتوانسته استفاده صحیح بکند و در انسانیت خود عقیم مانده است.

۳. کرامت ملکوتی

کرامت ملکوتی در مرحله بالاتر در عالم ملکوت به موجودات ملکوتی نسبت داده می‌شود، چنان که در آیات قرآن، فرشتگان الهی، عرش خدا، قرآن کریم، نامه عمل انسان‌ها که توسط فرشتگان نوشته می‌شود، بهشت و مقامات بهشتی، رزق و روزی معنوی و پاداش‌های الهی، با این وصف متصف شده است.

۴. کرامت الهی

بالاترین مرتبه و درجه کرامت، کرامت الهی است و نهایت و اوج کرامت را باید در وجود خدا جستجو کرد. او کریم مطلق است، کریم بی‌نهایت است و منشأ و سرچشمه همه کمالات است. هرکس به هر میزان از کرامت نائل شده باشد، این کرامت را از او گرفته و هر اندازه رابطه‌اش با او نزدیک‌تر باشد، به همان میزان کرامتش افزون‌تر می‌گردد.

کرامت انسان در قرآن

آیات مربوط به کرامت انسان و جایگاه بلند و رفیع او در نظام آفرینش، برخی ناظر به کرامت ذاتی و تکوینی و برخی ناظر به کرامت اکتسابی انسان است.

۱. کرامت تکوینی انسان در قرآن

آیه‌ای که در قرآن، بیشترین و روشن‌ترین دلالت را بر کرامت تکوینی انسان دارد، آیه سوره اسراء است که با واژه «کَرَمًا» وصف کرامت را به تمامی فرزندان آدم، به صورت مطلق نسبت داده و همه انسان‌ها را برخوردار از این امتیاز داشته است: «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء / ۷۰)

این آیه بیان‌گر کرامت تکوینی انسان است که مراد از آن، قابلیت‌ها و توانمندی‌هایی است که به‌صورت بالقوه در وجود انسان قرار داده شده است. این کرامت، همگانی بوده، حتی غیر مؤمنان را نیز شامل می‌شود. به تعبیر علامه طباطبایی، حتی مشرک، کافر و فاسق را نیز دربرمی‌گیرد؛ چه اینکه، آیه در مقام منت نهادن، توأم با عتاب است؛ به این دلیل که خدا پس از ذکر فراوانی نعمت و فضل خود در آیات پیشین و فراموشی پروردگار توسط انسان، در این آیه، خلاصه‌ای از کرامت‌ها و فضل خود را برمی‌شمارد تا بفهمند پروردگار نسبت به آنها عنایت بیشتری دارد. از همین رو، وی نتیجه‌گیری می‌کند مراد آیه، بیان حال جنس بشر است و الا، منت نهادن و عتاب، درست نخواهد بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷: ۱۳ / ۱۵۵) آلوسی نیز معتقد است این آیه، نیکوکار و فاجر، همه را دارای کرامت و شرف می‌داند. (آلوسی، ۱۴۱۵: ۸ / ۱۱۲)

این دیدگاه از برخی آیات و روایات نیز قابل استنباط است. ارزش و کرامت ذاتی انسان، با قطع‌نظر از ایمان، عقیده، تقوا و دین‌داری او، تا آنجاست که کشتن و زنده کردن یک انسان، به‌منزله کشتن و زنده کردن کل بشریت تلقی شده است (مائده / ۳۲) پیامبر اعظم ﷺ، به هنگام اعزام امیرمؤمنان علیه السلام به جنگ یمین، ایشان را از اقدام به جنگ، پیش از دعوت به اسلام، بر حذر می‌دارد و علت آن را کرامت بالای انسان و ارزش هدایت او و نجاتش از مرگ جسمانی و روحی بیان داشته و می‌فرماید:

اگر خداوند، یک نفر را به دست تو هدایت کند، برای تو، از آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، بهتر است. (کلینی، ۱۳۶۵: ۵ / ۳۶)

این مطلب نشان‌گر ارزش و عظمت انسان است که حتی ارزش زنده کردن یک کافر و مشرک نیز از مرگ معنوی و روحی، از کل دنیا بالاتر است.

این که کرامت در اصطلاح قرآنی، دقیقاً به چه معنایی است، برخی معتقدند شاید در زبان فارسی نتوان معادل دقیقی برای آن پیدا کرد. استاد جوادی آملی معتقد است «کریم»، غیر از «کبیر» و «عظیم» است و شاید از کنار هم گذاردن چند کلمه بتوان کرامت را در فارسی ترجمه کرد. وی می‌گوید: «کریم؛ یعنی روح بزرگوار و منزّه از هر پستی». (جوادی آملی، ۱۳۶۷: ۲۱)

۲. کرامت اکتسابی انسان در قرآن و درجات، مراتب و گستره آن

کرامت اکتسابی، کرامتی است که تلاش و فعالیت هر انسانی، میزان کرامت اکتسابی او را تعیین

خواهد کرد که نسبت به انسان‌ها متغیر بوده و از آنجایی که با تقوا و ایمان افراد، در ارتباط مستقیم است «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» (حجرات / ۱۳)، به اختلاف درجات و مراتب تقوای انسان‌ها، درجات و مراتب کرامت آنها نیز متفاوت خواهد بود. برخی، حتی مقام انسان و کرامت او را در همین کرامت اکتسابی می‌دانند و بدون تحصیل آن، برای انسان کرامتی قائل نبوده و مقام او را تحصیلی می‌دانند و نه حصولی و معتقدند همه افراد، کریم بالقوه هستند و با پیمودن راه کرامت انسانی، می‌توانند کریم بالفعل شوند. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۹۹) در روایتی از امام علی علیه السلام آمده «الْكَارِمُ بِالْكَارِهِ» (تمیمی آمدی، ۱۳۶۶: ۱۹) کرامت‌های نفسانی، با رنج‌ها و سختی‌ها به دست می‌آید. پیامبر اسلام نیز هدف و رسالت اصلی خود از بعثت را، رساندن نفوس انسانی به کرامت می‌داند (طبرسی، ۱۴۱۲: ۸) چنان‌که رسالت تمامی پیامبران همین بوده است.

انسان، از طریق کرامت اکتسابی می‌تواند به درجات، کمالات و فضایی نائل شود که مصداق عینی و به تمام معنای خلیفه و جانشین خدا گردد و در اثر اتصال و ارتباط با عالم ملکوت، به قدرت‌های ملکوتی و الهی دست یابد. چنین انسانی، به هدف و غرض اصلی آفرینش - که همان رسیدن به قدرت‌های الهی و آیینه تمام نمای خدا شدن است - نائل شده و توانسته صفات و کمالات الهی را در زمین به تصویر بکشد؛ چنین انسانی، توان آن را دارد که به علوم و اسرار و قدرت‌های ویژه الهی دست یابد، چنان‌که در حدیث قدسی آمده است:

يا ابن آدم انا غني لا افتقر اطعني فيما امرتك اجعلك غنيا لا تفتقر يا ابن آدم انا حي لا اموت اطعني فيما امرتك اجعلك حيا لا تموت يا ابن آدم انا اقول للشيء كن فيكون اطعني فيما امرتك اجعلك تقول لشيء كن فيكون. (دیلمی، ۱۴۱۲: ۱ / ۷۵؛ ابن‌فهد حلی، ۱۴۰۷: ۳۱۰)

ای فرزند آدم، من بی‌نیازم، در آنچه دستور می‌دهم، از من اطاعت کن تا تو را بی‌نیاز کنم. ای فرزند آدم، من زنده‌ام و نمی‌میرم، در آنچه دستور می‌دهم، از من اطاعت کن تا تو را به‌گونه‌ای کنم که زنده باشی و نمیری. ای فرزند آدم، من به چیزی می‌گویم باش، موجود می‌شود، در آنچه دستور می‌دهم، از من اطاعت کن تا تو را به‌گونه‌ای کنم که به چیزی بگویی باش، موجود شود.

بنابراین دامنه کرامت بسیار گسترده است، به‌گونه‌ای که انسان می‌تواند به‌جایی برسد که کارهای خدایی انجام دهد و متصف به صفات خدایی شود. البته از موجودی که عنوان خلیفه و

جانشین خدا را به خود گرفته و از روح الهی برخوردار است انتظاری غیر از این نمی‌رود؛ چه اینکه نزدیک‌ترین موجود به خدا همین انسان است که می‌تواند وارث کمالات و فضایل الهی گردد و همین امر، موجب پیچیدگی این اعجوبه آفرینش گشته است. از همین رو می‌توان گفت درجات، مراتب و دامنه کرامت انسان، بی‌نهایت است؛ چراکه درجات تقوا و ایمان، بی‌نهایت است و نیز کمالات و فضایل الهی، بی‌نهایت است و انسانی که بناست خلیفه و جانشین خدا گردد، به‌طور طبیعی درجات و مراتب کرامت او نیز باید بی‌نهایت باشد.

نکته شایان توجه این است که برتر بودن انسان نسبت به موجودات دیگر، مشروط به فعلیت رساندن آن استعدادهای بالقوه در وجود خود است و الا ممکن است تا سرحد حیوانیت و درندگی سقوط کرده و یا حتی پست‌تر از آنها نیز گردد؛ چنان که از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده است که: «خدا در فرشتگان عقل، بدون شهوت و در حیوانات، شهوت بدون عقل قرار داده و در فرزندان آدم، هر دو را قرار داده است. پس هرکس عقلش بر شهوتش غالب آید، بهتر از فرشتگان و هرکس شهوتش بر عقلش غالب آید، پست‌تر از حیوانات است». (حویزی، ۱۴۱۵: ۳ / ۱۸۹) ممکن است انسان به‌جایی برسد که پست‌ترین موجودات عالم گردد «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (انفال / ۲۲) و در پست‌ترین جایگاه ممکن سقوط کند: «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ». (تین / ۵)

اوصاف نکوهیده انسان در قرآن

گروه دیگری از آیات قرآن، انسان را مورد توبیخ و سرزنش قرار داده و او را با زشت‌ترین اوصاف، توصیف کرده است، حتی انسان را با حیوانات مقایسه و او را بدتر از آنها معرفی نموده است که به مواردی از آن اشاره می‌شود:

۱. موجودی ناسپاس: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم / ۳۴) هرآینه آدمی بسی ستمگر و ناسپاس است.

۲. کم‌طاقت: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا» (معارج / ۲۱ - ۱۹) همانا آدمی ناشکیبا - یا حریص - آفریده شده؛ چون بدی (و رنجی) بدو رسد، بی‌تاب است و چون نعمتی (و رفاهی) بدو رسد، بازدارنده است.

۳. طغیان‌گر: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيْفَى * أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى؛ (علق / ۷ - ۶) آری، هر آینه آدمی سرکشی می‌کند و از حد می‌گذرد، از آن رو که خود را بی‌نیاز و توانگر بیند».

۴. ضعیف و ناتوان: «وَ خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا؛ (نساء / ۲۸) و آدمی ناتوان آفریده شده است.»
۵. بخیل: «قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ قَنُورًا؛ (اسراء / ۱۰۰) بگو: اگر شما خزانه‌های بخشایش پروردگار مرا می‌داشتید، آنگاه از بیم هزینه کردن و درویشی، دست‌باز می‌داشتید و آدمی بخیل و تنگ‌چشم است.»
۶. عجول و شتاب‌گر: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا؛ (اسراء / ۱۱) و آدمی شتاب‌زده است.»؛ «خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ؛ (انبیاء / ۳۷) آدمی از شتاب آفریده شده است.»
۷. مجادله‌گر: «وَ كَانَ الْإِنْسَانُ أَكْثَرَ شَيْءٍ جَدَلًا؛ (کهف / ۵۴) و آدمی بیش از همه چیز در ستیز و چون‌وچرا است.»
۸. ستمگر: «إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ (احزاب / ۷۲) به‌راستی که او ستمگر و نادان است.»
۹. نادان. (همان)
۱۰. فاقد روحیه استقامت و بردباری: «لَا يَسَامُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَ إِنَّ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيُبْسُ قَنُوطًا؛ (فصلت / ۴۹) آدمی از خواستن نیکی - نعمت و تندرستی و مانند اینها - خسته (و سیر) نشود و اگر او را بدی - سختی و تنگدستی و بیماری - برسد، پس نومید و دل‌سرد گردد.»
۱۱. به‌دنبال شر و بدی: «وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ؛ (اسراء / ۱۱) و آدمی (از روی نادانی و شتاب) بدی را می‌خواهد، همان‌گونه که نیکی را می‌خواهد.»
۱۲. بی‌بندوبار: «بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ؛ (قیامت / ۵) بلکه آدمی می‌خواهد فرا پیش خود - یعنی در آینده - نیز بدکاری کند.»
۱۳. فاقد درک و فهم و بصیرت لازم: «وَ أَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ؛ (فجر / ۱۶) و اما چون او را بیازماید و روزی‌اش را بر او تنگ سازد، گوید: پروردگارم مرا - به سبب این ابتلا - خوار و زبون کرد.»
۱۴. دوستدار افراطی مال و ثروت و موجودی زیاده‌خواه: «وَ إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ؛ (عادیات / ۸) و هر آینه وی به سبب دوستی خیر - مال بسیار - سخت بخیل است» یا: «هر آینه وی سخت مال دوست است»
۱۵. اهل خسارت و زیان: «وَ الْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ؛ (عصر / ۱ و ۲) سوگند به عصر - روزگار یا هر عصری یا وقت نماز عصر یا عصر نبوت یا عصر مهدی علیه السلام که حق بر باطل پیروز می‌شود - که هر آینه آدمی در زیان‌کاری است.»

۱۶. ضعیف و ناتوان در برابر طوفان غرایز و نفسانیات: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلْمَا ثَوْسُوسًا بِهِ نَفْسُهُ؛ (ق / ۱۶) و همانا ما آدمی را آفریده‌ایم و آنچه را نفس او وسوسه می‌کند، می‌دانیم.»
۱۷. فقط در سختی‌ها سراغ خدا می‌رود: «وَ إِذَا أُنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَىٰ بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَدُوًّا غَرِيضًا؛ (فصلت / ۵۱) و چون به آدمی نیکویی کنیم و نعمت ارزانی داریم، (از ما و طاعت ما) روی بگرداند و (باحال تکبر و استغنا) خود را (از ما) دور دارد و چون بدی به او رسد پس دعایی دور و دراز خواهد داشت.»
۱۸. بدتر از چارپایان و بلکه پست‌ترین موجود:

وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَّا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَّا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَّا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ. (اعراف / ۱۷۹)

و هرآینه بسیاری از پریان و آدمیان را برای دوزخ بیافریدیم - سرانجامشان به دوزخ می‌رسد - (زیرا) دل‌هایی دارند که به آن (حق را) در نمی‌یابند و چشم‌هایی دارند که به آن (حق را) نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که به آن (حق را) نمی‌شنوند. اینان بسان چارپایان‌اند بلکه گمراه‌ترند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الضُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ. (انفال / ۲۲)

همانا بدترین جنبندگان به نزد خداوند، کران و گنگان‌اند - از شنیدن و گفتن حق - که خرد را کار نمی‌بندند.

۱۹. توجیه‌گر: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ * وَ لَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ؛ (قیامت / ۱۵ - ۱۴) بلکه آدمی بر نفس خویش بین است - که چه کرده و چه می‌کند - هرچند که عذرهای خود را (بر گناه) در میان آرد.»
۲۰. دنیا دوست:

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ وَ الْقَنَاطِيرِ الْمُمْتَنِّطَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ الْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَ الْأَنْعَامِ وَ الْحَرْثِ. (آل عمران / ۱۴)

دوستی کام‌ها و آرزوها از زنان و پسران و مال‌های گرد کرده و بر هم نهاده از زر و سیم و اسبان نشان‌دار و دیگر چارپایان - از شتران و گاووان و گوسفندان - و کشتزارها - و باغ و بوستان - در نظر مردم دل‌فریب آمده است.

۲۱. مغرور: «وَ لَئِن أَدْقَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِن بَعْدِ ضَرَاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي؛ (فصلت / ۵۰) و اگر پس از

گذندی که بدو رسیده، وی را رحمتی بچشانییم، هرآینه گوید: این مراسم - از دانش و تدبیر خود من است و من سزاوار آنم - ...»

روش جمع کرامت انسان و اوصاف نکوهیده او در دیگر آیات قرآن

آیا انسان مستحق تکریم است یا مستحق نکوهش و چگونه می‌توان میان کرامت انسان و اوصاف نکوهیده او جمع کرد؟ مراد از تکریم انسان چیست و آیا متعلق تکریم تمامی انسان‌ها است یا برخی از آنها؟ همین‌طور مراد از نکوهش و سرزنش انسان چیست؟ در مورد نحوه جمع میان برخورداری انسان از کرامت و تکریم او در آیه کرامت و دیگر آیات و نکوهش و سرزنش او در آیات دیگر قرآن، دیدگاه‌های مختلفی مطرح شده است:

۱. ایمان ملاک تکریم انسان

برخی، تکریم و ستایش انسان را به انسان با ایمان و توصیف‌های نکوهش‌گونه را به انسان فاقد ایمان و اعتقاد به خدا برمی‌گردانند. شهید مطهری معتقد است انسان، همه کمالات را به‌صورت بالقوه دارد و باید به فعلیت برساند و خود، باید سازنده و معمار خویش باشد و شرط اصلی وصول انسان به کمالات بالقوه را، ایمان می‌داند. وی می‌گوید:

این حقیقتی که خلیفه‌الله است، مسجود ملائکه، همه‌چیز برای او است، دارای همه کمالات انسانی، انسان به‌علاوه ایمان است، نه انسان منهای ایمان؛ انسان منهای ایمان، کاستی گرفته و ناقص است، حریص است، خون‌ریز، بخیل، ممسک، کافر، از حیوان پست‌تر است و انسان فاقد ایمان و جدا از خدا، انسان واقعی نیست. (مطهری، بی‌تا: ۲ / ۲۷۳)

به نظر می‌رسد انسان منهای ایمان نیز به لحاظ نوع آفرینش خود که متفاوت از تمامی مخلوقات است، درخور تکریم و تعظیم باشد که البته این تکریم، تکریم نحوه آفرینش او است و نه خود او، اما آنچه که خود او از طریق ایمان و تقوا کسب می‌کند، مستحق تکریم دیگری است که غیر از تکریم ابتدایی انسان است.

۲. تکریم انسان تربیت‌شده و خودساخته

برخی، متعلق تکریم را تمامی انسان‌ها نمی‌دانند؛ بلکه آن را مختص انسان‌هایی می‌دانند که

توسط مربیان الهی به تربیت الهی تربیت شده باشند. آیت الله مکارم شیرازی معتقد است اگر انسان، تحت تربیت مربیان الهی قرار گیرد و از پیام عقل، الهام پذیرد و خودسازی کند، مصداق «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء / ۷۰) می‌شود و اگر به ایمان و تقوا، پشت کند و از خط اولیاء الهی خارج شود، به موجودی ظلوم و یؤوس و هلوع و کنود تبدیل می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۷ / ۲۵۵ - ۲۵۴)

چنان‌که روشن شد این تکریم به تکریم انسان به لحاظ برخورداری او از کرامت اکتسابی برمی‌گردد، اما انسان افزون بر این تکریم، از تکریم دیگری به لحاظ نحوه آفرینش نیز برخوردار است (کرامت تکوینی)

۳. تکریم فطرت پاک و الهی و نکوهش‌ها ناظر به طبیعت انسان

برخی، تکریم انسان را ناظر به فطرت پاک و الهی او و نکوهش‌ها را ناظر به بعد طبیعت‌گرایی انسان می‌دانند. امام خمینی در این زمینه می‌گوید: «شاید کریمه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ...» (تین / ۴) اشاره باشد به نور اصلی فطرت که تخمیر به ید قدرت حق تعالی شده و آن «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» است ... و رد به «اسفل سافلین» اشاره به احتجاب به طبیعت که «اسفل سافلین» است، باشد.» (موسوی خمینی، ۱۳۸۴: ۷۸) آیت الله جوادی آملی نیز مبدأ تکریم انسان را فطرت‌گرایی و منشأ نکوهش‌ها را طبیعت‌گرایی انسان می‌داند، نه خود طبیعت یا فطرت. (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۲۱۳) وی آیات نکوهش را، توصیه‌هایی برای ایمنی‌سازی انسان، در برابر خطرات می‌داند تا در دام آن خطرات نیفتد. (همان: ۲۱۵)

به نظر می‌رسد «أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» مطلق است و نمی‌توان آن را منحصر در پاکی و عدم آلودگی فطری او دانست؛ بلکه پاکی فطرت، بعدی از ابعاد وجود جامع انسان است و می‌توان گفت زیبایی آفرینش انسان، جامعیت وجود انسان را از هر جهت شامل می‌شود.

۴. نکوهش انسان، نکوهش به‌کارگیری نادرست کشش‌ها و غرایز

برخی معتقدند نکوهش‌های قرآنی، به استفاده نادرست انسان‌ها از غرایز و کشش‌های مثبت، خوب و سودمند برمی‌گردد؛ چه اینکه همه غرایزی که خدا در وجود انسان قرار داده، همه خوب و مثبت هستند و تمایل، گرایش و غریزه بد و منفی، در وجود انسان نهاده نشده است. آیت الله سبحانی بر این باور است که انسانی که خدا در حین آفرینش او، خود را با وصف «احسن الخالقین»

توصیف کرده، نمی‌تواند آمیزه‌ای از خیر و شر باشد، منتها برخی غرایز مانند شمشیر دو لبه هستند و اگر به درستی مدیریت نشوند، مایه تباهی می‌شوند و شر و بدی، نتیجه غرایز مدیریت نشده و تعدیل نیافته است. وی می‌گوید: «اوصافی مانند حرص و آز، حالت طغیان یافته غریزه حب ذات یا خودخواهی است ... مجادله‌گری، شاخه‌ای از حس کنجکاوی است ... که اگر به صورت جدل درمی‌آید، این حس، در طریق یک‌رشته اغراض غیر صحیح قرار می‌گیرد.» (سبحانی، ۱۳۸۳: ۲۷۷ - ۲۷۵)

طبق این تحلیل، خدا جنبه منفی و گرایش به سمت شر و بدی قرار نداده؛ بلکه هرچه آفریده، زیباست «اللّٰذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده / ۷) در نهاد انسان، جز خوبی، چیز دیگری وجود ندارد، اما آنچه که موجب سرزنش و نکوهش انسان می‌شود، به کار بردن نابه جای این غرایز متمایل به نیکی و عدم توازن در نحوه استفاده از آنها است و این افراط و تفریطها در به کار بردن تمایلات، گرایش‌ها و کشش‌های مثبت انسانی است که او را سزاوار بدترین و شدیدترین سرزنش‌ها می‌کند و استفاده درست آنها، او را مستحق تکریم می‌کند. به‌طور قطع و یقین، از خدای حکیم، انتظاری غیر از این نمی‌رود که تمام وجود انسان را گرایش به خیر و کمال قرار دهد و الا، سرزنش انسانی که به سمت بدی رفته - درحالی‌که ساختمان وجودی او پذیرای این شر و بدی است - عاقلانه نخواهد بود.

اینکه برخی نکوهش‌ها به استفاده نادرست غرایز برمی‌گردد، سخن درستی است اما تمام سخن، این نیست، بلکه برخی نکوهش‌ها ممکن است به عدم استفاده صحیح انسان از استعدادها و ظرفیت‌های وجودی خود برگردد. از سوی دیگر در این دیدگاه به وجه جمع بین کرامت انسان و نکوهش او اشاره نشده است.

۵. نکوهش انسان، نکوهش قناعت او به زمینه‌های خلقت

علامه جعفری صفات پست انسانی را به سه دسته تقسیم می‌کند:

الف) صفاتی که با دخالت خود انسان به وجود می‌آید؛

ب) صفاتی که زمینه خلقت انسان ایجاد می‌کند تا دارای آن صفات باشد؛

ج) صفاتی که ناشی از مجموعه واحدهای منجر به زمینه طبیعی او است. (جعفری، ۱۳۶۱:

۲۱ - ۱۹)

وی در مورد قسم اول معتقد است هیچ ابهام و اشکالی در مورد آنها وجود ندارد؛ زیرا به‌اندازه کافی تعادل میان حجت و بازخواست در قرآن وجود دارد، برای قسم دوم هم صفاتی مانند

شتاب‌گری یا ضعف انسان را مثال می‌زند و معتقد است قناعت کردن انسان به زمینه خلقت، مورد سرزنش قرار می‌گیرد؛ به این معنا که خدا نمی‌گوید شما چرا هلوع آفریده شده‌اید، چرا زمینه خلقت در شما شتاب‌گری است، بلکه می‌گوید: چرا شما خود را در این وضع محبوس کرده‌اید؟ اگر زمینه آمیزش حیات انسانی با پدیده‌های مادی اقتضا می‌کند انسان عجول یا ناتوان باشد، این، تقبیح نمی‌شود، بلکه می‌خکوب شدن در این وضع و جریان، به سمت متضاد با جریان تکاملی روح، ناشایست است. وی برای قسم سوم، صفاتی مانند طغیان‌گری انسان را مثال می‌زند. خودپرستی، او را وادار می‌کند تا خود طبیعی خویش را بر دیگران مقدم بدارد و علیه همه قوانین و حقوق مقرر طغیان نماید. به باور وی، در این قسم از اوصاف، ترویج متوجه اصل ریشه‌های آن اوصاف نیست، بلکه به‌خاطر آن است که انسان می‌تواند حرکت و جریان دینامیسم زندگی را به‌وسیله عقل و وجدان و قوانین الهی، طوری تنظیم کند که به طغیان‌گری منجر نگردد. (همان)

در این دیدگاه نیز به برخی علل نکوهش‌های انسان فقط اشاره شده، درعین‌حال به وجه جمع بین کرامت انسان و نکوهش او اشاره نشده است.

۶. تکریم به‌خاطر به فعلیت رساندن جنبه‌های مثبت و نکوهش به‌خاطر به فعلیت رساندن جنبه‌های منفی وجود

برخی معتقدند در طبیعت انسانی، هم جنبه‌های مثبت و هم جنبه‌های منفی وجود دارد و قرآن، هم خصلت‌های خوب و هم خصلت‌های بد، هم استعداد‌های مثبت و هم استعداد‌های منفی را در وجود انسان سراغ می‌گیرد و خدا، طبیعت انسان را، به‌صورت صد در صد مثبت نیافریده است. تکریم انسان، به «فعلیت رساندن» استعداد‌های مثبت و نکوهش‌ها، به «فعلیت رساندن» استعداد‌های منفی برمی‌گردد. عبدالله نصری در این زمینه می‌گوید: «آن انسانی که فاسد و شرور است، جنبه‌های منفی وجود خود را از قوه به فعل درآورده و انسانی که بسیار نیک و پاک است، بر اثر تعلیم و تربیت صحیح، جنبه‌های مثبت وجود خود را شکوفا ساخته است.» (نصری، ۱۳۶۱: ۱۷۸) از دیدگاه وی، اولی، از آنجایی که با وجود استعداد‌های مثبت، جنبه‌های منفی وجود خود را به فعلیت رسانده، مستحق نکوهش و دومی، به‌خاطر به فعلیت رساندن جنبه‌های مثبت، با وجود استعداد‌های منفی، مستحق ستایش و تمجید است.

به‌نظر می‌رسد آفرینش طبیعت و سرشت انسان، به‌صورت مجموعه‌ای مرکب از خیر و شر، نقص و کمال، دارای گرایش به‌خوبی و گرایش به بدی، نمی‌تواند قابل قبول باشد؛ چه اینکه از

حکمت خدا دور است که در ذات انسان، گرایش به شر و بدی قرار داده باشد و چنان که پیش از این نیز بیان شد، خداوند، هر چه آفریده، زیباست «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» (سجده / ۷) و زشتی‌ها، به نوع انتخاب ما برمی‌گردد؛ غرایز و کشش‌های نفسانی، ذاتاً خوب و ضامن بقا و سلامت انسان و برای وجود و بقای او، لازم و ضروری می‌باشد، اما نحوه به‌کارگیری آنهاست که رفتار مستند به غرایز را زشت یا زیبا می‌کند. از آیات قرآن نیز چنین استفاده‌ای نمی‌توان کرد؛ چراکه قرآن، طبیعت انسان را زیبا معرفی می‌کند و اگر هم او را نکوهش می‌کند، به خاطر به‌کار بردن طبیعت زیبای انسانی در مسیر زشت و ناپسند است.

۷. تمایز قائل شدن میان کرامت آغازین و ردالت فرجامین انسان

برخی نیز معتقدند باید میان انسان آغازین و انسان فرجامین فرق گذاشت و شرافت، کرامت و برتری یکی، با ردالت و پستی دیگری، تهافتی ندارد و تکریم انسان در آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» (تین / ۴) را تکریم انسان آغازین و موضوع تقبیح در «ثُمَّ رَدَدْتَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین / ۵) را انسان فرجامین می‌دانند. «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ» (روم / ۳۰)، موضوع انسانی است که در ابتدای راه است و مایه‌ها و دارایی‌های نخستین انسان بیان می‌شود و آنگاه که گفته می‌شود «...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ» (اعراف / ۱۷۹)، انسان فرجامین به تصویر کشیده شده است. (شیروانی، ۱۳۷۶: ۴۰ - ۳۹)

اینکه مراد از انسان آغازین و انسان فرجامین چیست؟ مشخص نیست و اگر مراد از آن تکریم انسان آفریده شده، با توانمندی‌های ویژه و منحصربه‌فرد است که در نهایت از این توانمندی‌ها به‌صورت صحیح استفاده نمی‌کند، به دیدگاه بعدی برمی‌گردد که بحث آن خواهد آمد.

۸. تکریم انسان، تکریم آفرینش ویژه و توانمندی‌های منحصربه‌فرد وجود او

به نظر می‌رسد تکریم انسان در آیه کرامت و همین‌طور برخی آیات دیگر، تکریم نوع آفرینش انسان است با وجود تمام استعدادها، توانمندی‌ها و ظرفیت‌های وجودی که بیان‌گر تفاوت عمده انسان با تمامی موجودات دیگر در نوع آفرینش است؛ چراکه انسان موجودی است با قابلیت‌ها و توانمندی‌های منحصربه‌فرد که هیچ نسخه مشابهی در عالم تکوین برای او قابل‌تصور نیست و در یک کلمه می‌توان گفت معجزه آفرینش الهی و بهترین دلیل برای اثبات عظمت، قدرت، حکمت و تدبیر الهی است. تکریم انسان، تکریم آفرینش ویژه و منحصربه‌فرد او و تکریم

ویژگی‌ها و خصوصیات وجودی این موجود ممتاز است که موجودات دیگر فاقد این ویژگی‌ها، توانمندی‌ها، استعدادها و ظرفیت‌های وجودی هستند. در واقع می‌توان گفت تکریم انسان به تکریم خالق انسان برمی‌گردد که در آفرینش او چنین هنرنمایی از خود نشان داده است «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (مؤمنون / ۱۴)، نه به خود او؛ چه اینکه خود او، در این فضایل و کمالات، هیچ نقشی ندارد.

به عبارت دیگر، تکریم انسان، مربوط به مرحله وجودشناختی است، اما در مرحله ارزش‌گذاری انسان؛ یعنی مرحله‌ای که با اراده و اختیار او ارتباط مستقیم دارد، برخی آیات، انسان را نکوهش و برخی دیگر، ستایش کرده است؛ برخی آیات او را جانشین خدا، مسجود فرشتگان، امانت‌دار الهی معرفی کرده، برخی دیگر نیز او را طغیان‌گر، حریص، نادان، کم‌طاقت، بخیل، شتاب‌گر، مجادله‌گر، ستم‌گر، نادان، پست‌تر از چارپایان و بدترین جنبنده روی زمین معرفی کرده است. انسانی که از توانمندی‌های بالای بالقوه خود، بهترین استفاده را کرده و خود را در همان مسیری قرار دهد که از آفرینش او منظور است، چنین انسانی قابل ستایش بوده و اگر این توانمندی‌ها را در مسیر رشد و تکامل معنوی خود به کار نگیرد، مستحق نکوهش و مؤاخذه بوده و ممکن است خود را به جایی برساند که بدترین جنبنده روی زمین گردد.

بنابراین انسان قرآنی، موجودی است که به سمت بالا، تا بی‌نهایت زمینه رشد و تکامل را دارد و می‌تواند خود را تا عرش اعلا برساند و به سمت پایین نیز تا بی‌نهایت زمینه سقوط و تنزل در او وجود دارد که می‌تواند لقب پست‌ترین موجود را به نام خود ثبت کند:

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ * ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ. (تین / ۶ - ۴)؛

هرآینه ما آدمی را در نیکوترین نگاشت بیافریدیم، سپس او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم، مگر کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک و شایسته کردند.

آیت‌الله مصباح یزدی معتقد است برخی ستایش‌ها و نکوهش‌های قرآنی، به امر تکوینی ذاتی انسان برمی‌گردد و هدف مدح در آن آیات را مدح فعل خدا می‌داند و معتقد است این کرامت‌ها، از آن ذات خداست و نه انسان و اگر نکوهشی هست مثل اینکه می‌فرماید: «وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (نساء / ۲۸) در مقام مقایسه با موجوداتی است که این ضعف را ندارند، مثل فرشتگان و

احیاناً در برابر خدا، ضعف انسان، گوشزد می‌شود تا مغرور نشود و برخی کرامت‌ها، به مرحله کرامت اکسبایی برمی‌گردد که پای افعال اختیاری به میان می‌آید. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۳۷۲ - ۳۷۰) با توجه به این معنا، برخی نکوهش‌ها، به ضعف‌ها و کمبودهای تکوینی انسان در مقایسه با دیگر مخلوقات برمی‌گردد که فاقد این ضعف‌ها هستند که البته آن ضعف‌ها نیز از روی حکمت و مصلحت است تا انسان به ضعف خود پی برده، مغرور به قدرت خود نشده و متوجه قدرت مطلقه الهی گردد و قدرت خود را در مقابل قدرت مطلقه او، هیچ بداند و به‌طور قطع، همین امر، مانع طغیان او در برابر خدا خواهد شد.

نتیجه

در این تحقیق پس از تبیین و تفسیر آیه کرامت که تمامی انسان‌ها را مستحق تکریم می‌داند، دیدگاه‌های مختلف در مورد وجه جمع بین تکریم تمامی انسان‌ها در این آیه و نکوهش و سرزنش از انسان در برخی آیات دیگر قرآن، بررسی و راه‌حل پیشنهادی برای رفع تعارض‌هایی بین آیه کرامت و اوصاف نکوهیده انسان در قرآن ارائه گردیده است. این تحقیق بر این نکته تأکید دارد که تکریم انسان به تکریم نوع آفرینش او برمی‌گردد که دارای ظرفیت‌ها، استعدادها و توانمندی‌هایی است که هیچ موجود دیگری غیر از او، از آن برخوردار نیست و در واقع تکریم انسان به تکریم آفرینش ویژه او برمی‌گردد و نکوهش از انسان در برخی آیات دیگر قرآن به‌جهت استفاده نادرست او از این توانمندی‌ها، استعدادها و ظرفیت‌ها است.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها

- قرآن کریم، ترجمه سید جلال الدین مجتبوی، تهران، حکمت.
- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ ق، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- ابن عربی، محیی الدین، بی تا، الفتوحات المکیه، بیروت، دار صادر.
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، ۱۴۰۷ ق، عدة الداعی و نجاح الساعی، تحقیق احمد موحدی قمی، بی جا، دار الکتب الاسلامی.

- ابن منظور، محمد بن مكرم، ۱۴۱۴ ق، *لسان العرب*، بيروت، دار الفكر و دار صادر، چ ۳.
- تمیمی آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- جعفری، محمد تقی، بی تا، *آفرینش و انسان*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
- _____، ۱۳۶۱، *انسان در افق قرآن*، تهران، مؤسسه القرآن الکریم.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۴، *تفسیر انسان به انسان*، قم، اسراء.
- _____، ۱۳۹۰، *صورت و سیرت انسان در قرآن*، قم، اسراء، چ ۷.
- _____، ۱۳۶۷، *کرامت در قرآن*، تهران، رجاء، چ ۲.
- حسینی، اسماعیل، علی اصغر ذوالفقاری و عبدالله قنبری، ۱۳۸۴ / ۲۰۰۵ م، *فرهنگ آکسفورد*، تهران، رهنما.
- حویزی، عبدعلی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، *تفسیر نور الثقلین*، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، قم، اسماعیلیان، چ ۴.
- دیلمی، حسن بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *ارشاد القلوب الی الصواب*، قم، شریف رضی.
- رازی، فخرالدین محمد بن عمر، ۱۴۲۰ ق، *مفاتیح الغیب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چ ۳.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، *المفردات فی غریب القرآن*، دمشق و بیروت، الدار الشامیه و دار العلم.
- سبحانی، جعفر، ۱۳۸۳، *مشور جاوید*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چ ۲.
- شیروانی، علی، ۱۳۷۶، *سرشت انسان*، قم، دفتر نشر معارف.
- طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۴۱۷ ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چ ۵.
- طبرسی، حسن بن فضل، ۱۴۱۲ ق، *مکارم الاخلاق*، قم، شریف رضی، چ ۴.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان لعلوم القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چ ۳.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *الکافی*، تهران، دار الکتب الاسلامیه، چ ۴.
- مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۸۸، *انسان سازی در قرآن*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- مصطفوی، حسن، ۱۴۱۶ ق، *التحقیق فی کلمات القرآن*، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- مطهری، مرتضی، بی تا، مجموعه آثار، تهران، صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۷۴، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- موسوی خمینی، سید روح الله، ۱۳۷۹، صحیفه امام، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

چ ۳.

- _____، ۱۳۸۴، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چ ۳۲.
- نصری، عبدالله، ۱۳۶۱، مبانی انسان شناسی در قرآن، تهران، بنیاد انتقال به تعلیم و تربیت اسلامی.

ب) مقاله‌ها

- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۵، «امام خمینی و کرامت انسان»، کرامت انسان (نشریه همایش بین‌المللی امام خمینی و قلمرو دین)
- علی محمدی، حجت الله، ۱۳۸۸، «راز توصیف دوگانه انسان در قرآن»، معرفت، ش ۱۳۶، ص ۱۳۰-۱۰۷، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.